

امکان تحوّل انسان تحقق یافته به انسان مطلوب از نظر مولوی و کوئلیو

مهزیار ایرانمنش^۱

ابراهیم سلیمی کوچی^۲

چکیده

از آن زمان که ندای آفرینش انسان سر داده شد و بشر روزگار خود را بر این کره‌ی خاکی شروع کرد، همواره انسان مشغله‌ی تکامل را با خود داشته است. آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و پائولو کوئلیو^۳ - دو متفکر عارف مسلک از دو برهه‌ی زمانی متفاوت و دو فرهنگ مختلف - مشحون از اندیشه‌ورزی و تفقّد در باب این موضوع است. این دو متفکر و آفرینشگر ادبی با بررسی انسان زمانه‌ی خود و معرفی مبسوط انسان تحقق یافته (آنچه که هست) از امکان موجودیت یافتن انسان مطلوب (آنچه که می‌تواند باشد) سخن به میان آورده‌اند. مقاله‌ی حاضر به بررسی امکان و چگونگی تحوّل انسان تحقق یافته به انسان مطلوب، نزد مولانا و کوئلیو می‌پردازد و با رویکرد تطبیقی در صدد پاسخ به این پرسش برمی‌آید که این دو اندیشگر چنین تحوّل را چگونه و از رهگذر چه رفتارها و حکمت‌هایی ممکن می‌دانند؟

واژگان کلیدی: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، پائولو کوئلیو، انسان تحقق یافته، انسان مطلوب

مقدمه

متفکرانی که کمترین باوری نسبت به جهانی فراتر از این جهان و وجود آفریدگاری برای بشر داشته باشند، در پی پاسخی برای چگونگی رسیدن از آنچه که انسان در جایگاه معمول خود می‌باشد (انسان تحقق یافته) به آنچه که می‌تواند باشد (انسان مطلوب)، هستند. افلاطون «غایت و کمال زندگی انسان را شناخت و رسیدن به جهان ایده‌ها می‌داند [...] جهانی که در آن از هر موجود و هستی‌پذیر، فقط یک نمونه واحد موجود است. او جهان ایده‌ها را جهانی کامل و بی‌نقص می‌داند. بنابراین انسان باید برای رسیدن به کمال واقعی، آن نمونه‌های واحد و کامل را بشناسد و از آن‌ها الگوبرداری کند تا به کمال نزدیکتر شود». (رسول‌ی بیرامی، ۱۳۸۷: ۱۹)

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴ هجری - ۶۷۲ هجری) «را معدن حقایق و سرچشمه‌ی فیاض معرفت خوانده‌اند». (شهریار، ۱۳۸۷: ۴۷) مولوی در دمشق «به دیدار بنیان‌گذار عرفان اسلامی یعنی محیی‌الدین ابن عربی و به عبارت دیگر شیخ اکبر نایل آمد و در همانجا بود که او نیز همانند محیی‌الدین و امام غزالی با فلسفه‌ی افلاطونی که رنگ و بوی اسلامی گرفته بود، آشنا شد». (رسول‌ی بیرامی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) **مثنوی شریف**، اثر سترگ این شاعر عارف مسلک ایرانی را که بازگشاییم در همان اول به حکایت‌نی‌ای برمی‌خوریم که از نیستان بریده شده و از آنجا به دور افتاده است و همواره در حال آه و ناله برای بازگشت بدانجاست. گویی مولوی هم نظر با افلاطون باور دارد که به هر روی ما انسان‌ها - که روح

^۱ . دانشجوی کارشناسی ارشد، ادبیات فرانسه، دانشگاه اصفهان، mahziariranmanesh@yahoo.com

^۲ . استادیار، ادبیات تطبیقی، دانشگاه اصفهان، ebsalimi@gmail.com

^۳ . Paulo Coelho

جز اصل و اساس و عنصر سازنده‌ی ماست- از عالم دیگر آمده‌ایم. (همان: ۱۱۸) انسان کامل که در مقاله‌ی حاضر انسان مطلوب خطاب شده است، «در نظر مولوی مظهر تام و تمام الهی و آیینی سر تا پا نمای حق و نایب و خلیفه‌ی خداوند است». (حسن زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۴)

متفکران و آفرینشگران متون معناجو و عرفان‌گرای امروز نیز به موضوع تحوّل انسان تحقق یافته به انسان مطلوب بی‌توجه نبوده‌اند. در واقع، با وجود جاودانگی و زنده بودن افکار بزرگان پیشین، متفکران معاصر نیز سعی دارند در باب چگونگی تحوّل انسان از آنچه که هست «انسان تحقق یافته» به آنچه که می‌تواند باشد «انسان مطلوب» پاسخی به زبان روز به ما بدهند. متفکرانی همچون پائولو کوئلیو (۱۹۴۷) نویسنده‌ی برزیلی تبار که «به عنوان اندیشمندی که فراز و نشیب زندگی‌اش از سیر و سلوک عرفانی گذشته و با رنگ و لعاب معرفتی شرق، به ویژه نسیم **مثنوی** مولانا، نکه‌ت افزا شده، چهره‌ی ماندگار یافته است». (حسن زاده، ۱۳۸۷: ۴۷) برجسته‌ترین خصلت آثار او که سراسر از درون‌مایه‌ای عرفانی و حکمی و تعلیمی سرشارند، این است که دربردارنده‌ی ذهنیت فردی، درونی و اشراقی یک نویسنده‌ی عارف مسلک می‌باشند. (اسحاقیان، ۱۳۸۵: ۱). از این رو «منتقدان، سبک شاعرانه، واقع‌گرا و فلسفی او را می‌ستایند، و زبان نمادینی را که نه با مغزهای ما، که با قلب‌ها مان سخن می‌گوید، تحسین می‌کنند». (کوئلیو، ۱۳۸۸: ۱۲) کوئلیو در آثارش دیدگاه خود را نسبت به جهان و انسان مطلوب بر ما روشن می‌سازد. به عقیده‌ی او «جهان طبیعی تنها تصویر و رونوشتی از فردوس است. حقیقت ساده‌ی وجود جهان تضمینی بر وجود جهانی کاملتر است. خداوند آن را آفرید تا انسان‌ها بتوانند از راه مریثات، آموزش‌های روحانی و شگفتی‌های خرد او را درک کنند». (کوئلیو، ۱۳۸۸: ج: ۱۳۸ - ۱۳۹) او حتی در دیدگاه خود نسبت به انسان مطلوب، به وی صفت خلیفه‌اللهی می‌دهد: «جوان - انسان مطلوب- در روح جهان فرو رفت و دید که روح جهان، بخشی از روح خداوند است، و دید که خداوند روح خود اوست». (همان: ۱۶۳)

باری مولوی و کوئلیو که هر کدام با زبان خاص خود با ما سخن می‌گویند، شاید بیش از هر بن‌مایه‌ی دیگری در آثارشان به امکان تحوّل مقام تحقق یافته‌ی انسان (آنچه که هست) به مقام مطلوب وی (آنچه که می‌تواند باشد) پرداخته‌اند. گرچه زبان مولوی زبان منظوم کلاسیک است و زبان کوئلیو زبان منثور امروزی، اما «یکی از عمده‌ترین ارمغان‌های عارفان، اصل حفظ اصول، شئون و مبادی انسانیت در عین زیستن در فضای چند فرهنگی در چارچوب بینادذهنیت است». (قبادی، ۱۳۸۷: ۱۰۲) ضمن اینکه، چه در جهان دیروز و چه در جهان امروز «اعماق وجود آدمی، به دلایل متعدّد تغییر ناپذیر است، چرا که چیستی انسان با گذشت زمان دگرگون نمی‌شود و انسان به ما هو انسان، همیشه ویژگی‌های بنیادینش را به همراه خواهد داشت». (همان: ۱۰۲) ما در این نوشتار، از میان آثار مولانا **مثنوی معنوی** وی را انتخاب کرده‌ایم. «در این اثر علاوه بر مفاهیم و معانی اسلامی - عرفانی، مطالبی ذکر شده که راه رسیدن به مقام عالی انسانی و طریق خلیفه‌الهی او را نشان می‌دهد». (بارانی، ۱۳۹۱: ۶۳) اثری که اقیانوسی بی‌منتها از داستان‌ها و افسانه‌ها و تمثیل‌هاست. از آثار کوئلیو هم، دو کتاب **کیمیایگر** (۱۳۸۲) و **برنده تنهاست** (۱۳۸۷) را انتخاب کرده‌ایم تا بتوانیم درصدد پاسخ به پرسش‌های این مقاله برآییم: از نظر کوئلیو و مولوی آیا امکان تحوّل انسان تحقق یافته به انسان مطلوب وجود دارد؟ این دو نویسنده چگونه این امکان را در آثار خود مطرح کرده‌اند؟ و از نظر این دو نویسنده در صورت امکان این تحوّل، انسان تحقق یافته از چه مسیری می‌تواند به مقام مطلوب خود دست یابد؟

۱. انسان در مقام تحقق یافته

مولوی و کولیو برای ارتباط با انسان هم عصر خود و قرار دادن آموزه‌هایشان در اختیار وی، ابتدا او را مورد واکاوی قرار داده تا بتوانند با شناخت وی و بررسی خصلت‌ها و ظرفیت‌هایش در وهله‌ی اول بهترین راه ارتباطی را با وی برگزینند و سپس چنان که مناسب اوست گزارشی از این شناخت را به او ارایه کنند. ناگفته پیداست که ذهنیت عرفانی این دو نویسنده، امکان در نظر گرفتن هر دو بعد جسمانی - روحانی بشر را به آن‌ها داده است و آن‌ها همزمان با برشمردن ویژگی‌های انسان تحقق یافته‌ی هم عصر خود، به ویژگی‌های انسان مطلوب نیز پرداخته‌اند.

۱-۱. انسان تحقق یافته در نگاه مولوی

جلال‌الدین محمد بلخی در **مثنوی معنوی** خود ویژگی‌ها و خصوصیات انسان تحقق یافته را بیان کرده تا با گوشزد کردن این ویژگی‌ها مخاطبش را از خصلت‌هایی که سد راه او در تکامل شده‌اند، مطلع سازد. پاره‌ای از آفاتی را که مولانا، مهم‌ترین موانع تحوّل به انسان مطلوب می‌داند، می‌توان به شرح زیر تبیین کرد:

دانشگاه زنجان
۱۳-۱۵ شهریور ۹۲

۱-۱-۱. جهل

صیاد سایه را هدف گرفته است، نه خود پرنده را. جهل وی مانع از آگاهی نسبت به وجود پرنده است. پرنده‌ای که عامل وجود آن سایه است، همان هدف اصلی است. دنیای مادی که تنها نمودی از جهان ماوراء می‌باشد، در حقیقت تنها سایه‌ی آن جهان بی نقص و کامل است. انسان تحقق یافته در اسارت جهل خود غافل از اصل، فرع را هدف گرفته است و مشغول به سایه، فراموش کرده که بایستی در جستجوی اصل پرنده نگاهش را متوجه بالا کند:

مرغ بر بالا پران و سایه‌اش	می‌دود بر خاک، پرآن مرغ وش
ابلهی، صیاد آن سایه شود	می‌دود، چندان که بی‌مایه شود
بیخبر کآن عکس آن، مرغ هواست	بیخبر کی اصل آن سایه کجاست
تیر اندازد به سوی سایه‌ی او	ترکشش خالی شود، از جست‌وجو (دفتر اول، بیت‌های ۴۲۰-۴۲۳)

۱-۲. گریزان بودن از عالمان و علم حقّ

گریزان بودن از عالم و وجود استادی در مسیر کمال و دستیابی به علم حقّ برای رسیدن به مقام مطلوب، در حقیقت دور شدن هرچه بیشتر از این مقام است:

گر چنان گشتی که استا خواستی	خویش را و خویش را آراستی
هر که از استا گریزد در جهان	او ز دولت می‌گریزد، این بدان (دفتر دوم، بیت‌های ۲۵۹۰ - ۲۵۹۱)

۱-۳. دچار استاد و عالم دروغین بودن

انسان تحقق یافته که به دنبال دستیابی به کمال مطلوب است، در جست‌وجوی راهنمایی برای پیمودن این مسیر برمی‌آید. اما مادامی که او دچار عالم دروغین و ظاهرنا می‌باشد، هرچه بیشتر برای دستیابی به علم حقّ تلاش کند، گمراه‌تر می‌شود و از مقام مطلوب خود دورتر.

گوش دار، ای احوال اینها را بهوش	داروی دیده بکش از راه گوش
او نباید پیش هر ناوستا	همچو طاووسی به خانه‌ی روستا (دفتر دوم، بیت‌های ۳۱۶ و ۳۲۳)

۴-۱-۱. در دام بدخواهان افتادن

غولان که همان فریب‌دهندگان و بدخواهان می‌باشند برای به دام انداختن انسان از هر حیل‌ه‌ای استفاده می‌کنند. مولوی که همه‌ی این «بیرونی‌ها» را خلاف ذات پاک انسان می‌داند، به آدمیان توصیه می‌کند که آگاهانه و هم جهت با ذات درونی خویش قدم بردارند، نه اینکه همچنان در دام این آفات اسیر باشند و دلخوش راهی باشند که در حقیقت بیراه است:

هر طرف غولی همی خواند تو را	کای برادر راه خواهی؟ هین بیا
ره نمایم، هم‌رهت باشم رفیق	من قلاووزم درین راه دقیق
نی قلاووزست و، نی ره داند او	یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو
حزم، این باشد که نفریبید تو را	چرب و نوش و دام‌های این سرا
یار تو خورچین توست و کیسه‌ات	گرتو رامینی، مجو جز ویسه‌ات
ویسه و معشوق تو هم ذات توست	وین برؤنی ها همه آفات توست (دفتر سوم - بیت‌های ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۸ و ۲۲۹)

۵-۱-۱. محدود شدن و اکتفا به دنیا

مولانا در اینجا انسان را به سان مرغی دانسته که برکه آبی شور (دنیا) محل زندگانی اوست. انسانی که تنها در همین برکه روزگار می‌گذراند و خود را با محدودیت‌ها و تنگناهای این برکه هماهنگ می‌داند، زحمت جستجو را به خود نمی‌دهد. جستجویی که ممکن است دریای بی‌کرانی از آب زلال برای او نمایان کند:

مرغ کآب شور باشد مسکنش	او چه داند جای آب روشنش؟
ای که اندر چشمه‌ی شور است جات	تو چه دانی شطّ و جیحون و فرات؟ (دفتر اول، بیت های ۲۷۳۶ و ۲۷۳۷)

۶-۱-۱. ظاهر بینی

مولانا که چشم ظاهرین را چشم ابلیسانه می‌خواند، دلخور از انسان فریاد برمی‌آورد: «چند بینی صورت آخر؟ چند؟ چند؟» ظاهر بینی که به کلی انسان را از مقام مطلوبش دور ساخته است، فرصت نیل به مطلوبش را از او گرفته است: چشم ابلیسانه را یک دم ببند چند بینی صورت آخر، چند چند؟ (دفتر سوم، بیت ۲۳۰۱)

۷-۱-۱. سرگرم به بازی‌های دنیوی

بازی‌ها و دل مشغولی‌های زندگی دنیوی چنان ذهن بشر را درگیر کرده است که او را در کودکی وجود خویش (آنچه که هست) نگه می‌دارد و انسان را از پیشرفت و تکامل در جنبه‌های ناب بشری باز داشته است: از لعب بیرون نرفتی، کودکی بی ذکات روح کی باشد ذکی؟ (دفتر اول، ۳۴۴۵)

۸-۱-۱. مال‌اندوزی

نکوهش مال‌اندوزی انسان تحقق یافته نزد مولوی به این جهت است که وی مال‌اندوزی را همچون سدی می‌داند که عمدتاً از نهادینه شدن معنی در وجود انسان جلوگیری می‌کند:

مال، خس باشد، چو هست ای بی ثبات

در گلویت مانع آب حیات (دفتر دوم، بیت ۱۳۴)

۹-۱-۱. رؤیایها و آرزوهای عبث

انسان رؤیاپرداز، انسان گرفتار آرزوهای دور و دراز، هم سرخورده از دست نیافتن به آرزوهایش است و هم هلاک اهداف پوچ و بی ارزشی که انسان را از دست یابی به آنچه که می‌تواند باشد، باز می‌دارد:

جان، همه روزه از لگد کوب خیال وز زبان و سود، وز خوف زوال
نی صفا می‌ماندش، نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر (دفتر اول، بیت‌های ۴۱۴ و ۴۱۵)

۱۰-۱-۱. آلودگی به معاصی و رذایل

مولوی این خصلت‌های ناپسند انسان تحقق یافته را مانع از وصال او به کمال مطلوب می‌داند. او در اینجا این صفات را به مانند زنگاری بر وجود آدمی، بر دل آدمی می‌داند، زنگاری که آینه‌ی دل او را مکدر کرده و یارای دریافت و بازتاب نور الهی را از او می‌ستاند:

آینه‌ت، دانی چرا غماز نیست؟ زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست (دفتر اول، بیت ۳۴)

۲-۱-۱. انسان تحقق یافته در نگاه کوئلیو

کوئلیو مشاهده‌گر انسان در حصار روزمرگی قرن ۲۱، به مانند جلال‌الدین در آثار خود مشخصه‌های انسان تحقق یافته‌ی زمانه‌ی خود را در اکثر آثارش بازگو کرده است. او همچون مولانا ابتدا انسان را از موانعی که در سر راه تحوّل به مطلوبیت قرار دارند، مطلع می‌سازد و سپس با ارائه‌ی تصویر روشنی از کمال مطلوب، او را مستعد تحوّل به انسان مطلوب می‌داند. خصلت‌ها و مختصات‌ی که او در تعریف انسان تحقق یافته‌ی امروزی ارائه می‌کند، به طور حیرت‌انگیزی همان شاخصه‌هایی هستند که مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به آن‌ها اشاره کرده است:

۱-۲-۱. انسان در فراموشی ابعاد حقیقی زندگی

کوئلیو گاه مستقیماً آدمیانی را مورد خطاب قرار می‌دهد که نه تنها از اهمیت حضور خداوند و مرگ برای آن‌ها کاسته شده، بلکه از این دو فراری‌اند. خداوند آفریدگار و همراه هر لحظه‌ی انسان، و مرگ که سرنوشت دنیوی حتمی همگان است، مورد توجه انسان امروز قرار نگرفته است. در اینجا انسانی به تصویر کشیده شده که وجود روحانی و وجود جهان دیگر، را در باورها و رفتار خود نفی می‌کند و حتی آرزومند این است که هیچ‌گاه با آن‌ها روبه‌رو نشود. چنان‌که می‌دانیم قرآن کریم عتاب‌آلودترین الفاظ را برای همین طایفه به کار می‌برد:

«ولاتکونوا کالذین نسوا لله فانسهم انفسهم اولئک هم الفاسقون، مانند آن‌ها که خداوند را فراموش کردند نباشید زیرا شما را از یاد خود خواهد برد و آنها حقیقتاً فاسقند.» (حشر، ۱۹)

«هیچ وقت نمی‌توانی از دو حضور مهم زندگی هر انسانی فرار کنی: خدا و مرگ. خدا در هر قدم همراهت است، آزوده است، چرا که می‌بیند هیچ توجهی به معجزه زندگی نداری. مرگ؟» (کوئلیو، ۱۳۸۸ الف : ۶۵)

۲-۲-۱. انتخاب هدف اشتباه

هدف‌هایی که در زندگی روزمره توسط انسان انتخاب می‌شوند، هدف‌هایی هستند که رسیدن و یا نرسیدن به آن‌ها گاه به بهای یک عمر زندگی تمام می‌شود. و البته آن هنگام که انسان به این اهداف می‌رسد، ارمغانی جز «کسالت» ندارد و باز هم فرجامی جز «مقایسه» به بار نخواهد آورد. چه بسا اهدافی که علیرغم نیل به آن‌ها، انسان را همچنان در زمین نگاه می‌دارند و هیچ تکاملی به او ارزانی نمی‌دارند:

«متوجه احساس محسوس و اشتباه ناپذیری می‌شود که بالای سر تمام آن سرهای تاجدار موج می‌زند: احساس عمیق کسالت. [...] اینجا پایان خط است. کسالت و مقایسه. بعد از دهه‌ها تلاش برای رسیدن». (همان: ۳۵۸ - ۳۵۹)

۳-۲-۱. پوچ‌گرایی

پیچیده‌ترین بحرانی که انسان معاصر با آن درگیر است، مسئله بحران بی‌معنایی و فقدان معناجویی است. آنچه که در گرو «زندگی برای زندگی» و نه «زندگی برای هدفی دیگر» است، که در آخر به پوچی حیات منتهی می‌شود. (قبادی، ۱۳۸۷: ۱۱۸) کونلیو دنیای امروز را صحرا می‌داند و انسان‌ها را «صحرانوردانی» که سراب مسیر آنها را تعیین می‌کند. در صحرا که انسان دیگر راه را گم کرده، تنها به دور خود می‌گردد و خسته و سرگردان هیچ مطلوبیتی را جستجو نمی‌کند:

«آدم‌ها برای این در صحرا گم می‌شوند که سرنوشتشان را به دست سراب‌ها می‌سپرنند». (کونلیو، ۱۳۸۸ الف: ۴۱۶)

۴-۲-۱. پریشانی

کونلیو بر این عقیده است، زمانی که انسان می‌خواهد لذت تمام از زندگی خود در این پریشان بازار قرن ۲۱ ببرد و لاجرم در رقابت با هم‌نوعان خود قرار می‌گیرد، دیگر معناها و ارزش‌ها با صورت‌ها و ضد ارزش‌ها جابه‌جا می‌شوند:

«ابرتبقه می‌کوشد ارزش‌هایش را بفروشد، انسان‌های عادی از بی‌عدالتی الهی شکوه می‌کنند، به قدرت حسد می‌ورزند، از دیدن لذت دیگران رنج می‌برند، نمی‌فهمند که هیچ‌کس لذت نمی‌برد. همه نگرانند، ناامند، عقده‌ی عظیم حقارت را پشت جواهرات و ماشین‌ها و کیف‌های پر از پولشان پنهان می‌کنند. همه‌شان با فرهنگ. همه‌شان ثروتمند. همه‌شان به شدت مسحور کننده. و در پایان روز از خودشان می‌پرسیدند: وقت توقف نیست؟ و همه به خودشان جواب می‌دادند: و اگر این کار را بکنم، زندگی‌ام معنایش را از دست می‌دهد. انگار که می‌دانند معنای زندگی چیست». (همان: ۳۳۵ - ۳۳۴)

۵-۲-۱. انسان مسحور در ظواهر و تبلیغات

رنگ‌ها، موسیقی‌ها و عبارات در تبلیغات با یکدیگر ترکیب می‌شوند و با مجذوب کردن مخاطب و عرضه کردن تحفه‌ای به نام «مد»، بر وی عرضه می‌شوند. هدف فروش یک کالا است؛ این کالا گاه یک شیء است و گاه یک ایده‌ی فریبنده است. انسان که مسحور این رنگ‌بازی‌های زیباست، کاملاً از ترکیب‌بندی‌های زشتی و پلشتی که گویای حقیقت این تبلیغات است، غافل می‌ماند. در اینجا پائولو نظر خود را برای بیان مثال متوجه جشنواره فیلم کن می‌کند. او افشاگر خشونت است که از تولیدات هنری و فرهنگی به بینش انسان‌ها منتقل می‌شود و فاجعه می‌آفرینند:

«لباس دغدغه‌ی غربی‌هاست که بیشتر به بیرون انسان توجه دارند تا آنچه درون انسان رخ می‌دهد». (همان: ۱۲۹)

«اگر آدم نامتعادلی چند نفر بی‌گناه را با چاقو بکشد، همه‌ی مردم دنیا وحشت می‌کنند. اما کی به خشونت روشنفکرانه‌ای که دارد در کن رخ می‌دهد توجه می‌کند؟ اینجا هستم تا این بردگی به امیال انسانی را محکوم کنم! انسانی که دیگر انتخاب‌هایش را نه بر اساس هوشمندی که بر اساس تبلیغات و دروغ انجام می‌دهد؟» (همان: ۲۲۵)

۶-۲-۱. فخر انسان به داشته‌هایش

انسان که به هزار زحمت داشته‌هایی برای خود فراهم کرده است، اکنون کمال لذت‌جویی را در فخری می‌بیند که به دیگران می‌فروشد. فخری که در حقیقت باعث سرخوردگی دیگران می‌شود. جای این پرسش است که داشتن چند الماس چگونه می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای ذاتی، درونی و روحانی او باشد؟ الماس‌هایی که به دور خود جمع کرده است، تنها نمادی بر گذراندن عمر به بطالت و غروری بی‌مایه و فخرفروشی بی‌حاصلند:

«الماس تنها به عنوان جواهر به کار می‌آید و اهمیتی در همین نهفته است: مطلقاً به درد دیگری نمی‌خورد. تجلی بطالت و غرور انسان». (همان: ۱۷۲)

۷-۲-۱. مخدرها

این انسان تحقق یافته به دنبال آرامشی گمشده برای روح و روان خود می‌گردد. کونلیو انسانی را به تصویر می‌کشد که به طور رقت‌باری آرامشش را می‌خواهد از منبعی تأمین کند که آرامش را از او گرفته است. مواد مخدر، تولیدی از همین آدمیانی است که دنیایی پریشان را برای خود رقم زده‌اند و برای کاستن حتی چند لحظه‌ای از این پریشانی دست به دامان افیون‌های ویرانگر شده‌اند:

«تا حالا نشش مانکن در پیست خرامیده‌اند و روی زانوی یکی از آنها نقطه‌ای دیده می‌شود که آرایش مخفی نکرده: حتماً چند دقیقه پیش هروئین مصرف کرده تا خودش را آرام و اشتهايش را مهار کند». (همان: ۳۰۱)

۸-۲-۱. شهرت طلبی، قدرت طلبی

در اینجا نویسنده‌ی برزیلی از انسانی سخن می‌گوید که سعی دارد عطش کمال‌جویی و پیشرفت را با بالا بردن تسلط خود بر ذهن و جسم دیگران و دنیا پاسخ گوید. چنین انسانی دیگر از موهبت‌های ذاتی و برکات درونی خود به دور افتاده و مطلوب بودن واقعی را در همه‌ی وجوه آن فراموش کرده است:

«سندرم چهره‌ی معروف شدن. وقتی آدم‌ها فراموش می‌کنند که حرف‌های دیگران را درباره‌ی خودشان باور می‌کنند. ابرطبقه، رؤیای همه، دنیای بدون سایه و ظلمت، جایی که پاسخ هر درخواستی، همیشه بله است». (همان: ۲۲۳)

«همه‌ی حاضران مشغول کارند، همه فقط به دنبال یک چیز دیده شدن. که، اگر همه چیز خوب پیش برود، به شهرت می‌انجامد. که، اگر همه چیز خوب پیش برود، به قدرت می‌انجامد». (همان: ۲۲۱ و ۲۲۲)

۹-۲-۱. احساس ترس و وا همه

ترس از گم شدن، تنها ماندن و فقر، ترسی است که پائولو آن را عاملی برای سرگردان شدن انسان در چهره‌ی دروغین زندگی امروز می‌داند. بیماری ترس که یکی از تبعات زندگی پریشان و مسابقه‌وار انسان امروز است، او را می‌دارد تا با زدن ماسک‌های متفاوت بر چهره‌اش هربار به دست‌آویزی دروغین بیاویزد و هربار خود را با مستمسکی ضعیف‌تر از خویش تسلی

دهد. گاهی برای تنها نبودن، گاهی برای گم شدن و گاهی هم برای فرار از فقر. در اینجا کوئلیو برای بیان این حقیقت زندگی انسان هم عصرش، از شخصیت زن در کنار دو مرد به اصطلاح مهم و قدرتمند استفاده کرده است. تصویری روشن از انسان امروز که به شدت از (آنچه که می‌تواند باشد)، به دور افتاده است:

«در پس آن زن قوی که الان سر این میز با دو مرد مهم و قدرتمند نشسته، دختری است که از گم شدن، تنها ماندن و فقر می‌ترسد». (همان: ۴۳۵)

۱۰-۲-۱. تضاد و تعارض انسان با هستی و فطرت خویش

کوئلیو از تضاد انسان با درونش، با جهان پیرامونش، و آنچه که پشت سر گذاشته است، بسیار سخن گفته است. تاریخ شخصی انسان معاصر، زمانی است که دیگر توانی برای بازگشت به جهان مطلوب وجود ندارد. کوئلیو به صراحت بیان می‌کند که این انسان حتی به اندازه‌ای که بتواند خود را از این مهلکه خلاص کند، برای خود توانایی‌ای باقی نگذاشته است. او همه‌ی توان و قدرتش را در سرگردانی‌های پیاپی صرف کرده است:

«بازیگر معروف لبخند زنان پیاده می‌شود، انگار دو دقیقه پیش هیچ اتفاقی نیفتاده و او همچنان مرکز جهان است - فارغ از اعترافات که در ماشین کرده بود، که واقعی به نظر می‌رسید. مردی در تضاد با خودش، با جهانش، با سرگذشتش، که دیگر نمی‌تواند قدمی به عقب بردارد». (همان: ۳۲۹)

۲. انسان در مقام مطلوب

انسان تحقق یافته در منظر مولانا و کوئلیو عمدتاً به دلیل موانع پیش گفته نتوانسته از امکان تحوّل به «انسان مطلوب» بهره‌ای ببرد. این موانع همچنان اجازه تغییر و تحوّل در جایگاه انسانی‌اش را به او نداده‌اند و او نتوانسته مقام مطلوب خود را در نظام هستی کسب کند. با این حال هم مولانا و هم کوئلیو امکان تبدیل و تحویل به «انسان مطلوب» را منتفی نمی‌دانند و حتی بعضاً این دگرپرسی خجسته را بسیار انجام‌شدنی و بدیهی می‌دانند.

۱-۲-۲. انسان مطلوب در نگاه مولوی

مولانا در *مثنوی* شریف خود آن زمان که آراء و اندیشه‌هایش را نسبت به انسان تحقق یافته بیان می‌دارد، مستقیم و غیر مستقیم انسان مطلوب را مورد ستایش و تمجید خود قرار می‌دهد. او صفاتی را برای تحوّل یافتگان به «انسان مطلوب» بیان می‌دارد که می‌توان از آن میان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۲-۱. غرق در وجود حق تعالی

به عقیده‌ی مولوی، انسان مطلوب که ولی‌گونه و پیامبروار همه وجودش عطرانگیز وجود حضرت حق است، دیگر بر اساس بعد جسمانی‌اش تعریف نمی‌شود:

جز مگر پیری که از حقست مست
از برون پیرست و در باطن صبی

در درون او حیات طیبه‌ست
خود چه چیزست آن ولی و آن نبی (دفتر دوم، بیت‌های ۳۱۰۸ و ۳۱۰۹)

۲-۱-۲. گذر از ظواهر

انسانی که به جایگاه مطلوبش دست پیدا کند، دیگر در اسارت ماده و ظاهر دنیا نیست. او تنها دغدغهی روح و معنا را در خویش فریه می‌کند و دچار جسم نیست. در بند جسم نبودن، عامل تعالی روح است و تعالی روح عامل صعود به مرحله‌ی والای انسانیت است:

جسم ما جوز و مویز است ای پسر
گر تو مردی، زین دو چیز اندر گذر (دفتر دوم، بیت ۲۰۰)
کان گروهی که رهیدند از وجود
چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود (دفتر اول، بیت ۳۰۱۶)

۲-۱-۳. بصیرت به زیبایی‌ها

جلال‌الدین محمد بلخی باور دارد که آن زمان که آینه‌ی دل انسان پاک می‌شود، چشم او هم به رؤیت نقش و نقاش و هم فرش و فراش باز می‌شود. هم زیبایی مخلوق را درک می‌کند و هم خالق زیبا و زیباآفرین را. دنیای این انسان شاید در ظاهر همان دنیا و محل زندگانی انسان تحقق یافته باشد، اما از آنجا که معنا، حجاب را از چشمان این انسان برداشته است، او سراسر زیبایی می‌بیند:

آینه دل چون شود صافی و پاک
نقش‌ها بیخی بیرون از آب و خاک
هم ببینی نقش و هم نقاش را
فرش دولت را و هم فراش را (دفتر دوم، بیت‌های ۷۲ و ۷۳)

۲-۱-۴. عشق

در بیان عشق می‌توان به حکایت «نی» در دفتر اول مثنوی اشاره کرد که گویای احوال عاشقی به دور افتاده از دیار عشق می‌باشد. حکایت هجران عاشقی از عالم ملکوت که با بازگشت بدان جا در محبوب ابدی فانی می‌شود. (خواجه‌گیر، ۱۳۸۷: ۶۹) انسان در مقام مطلوب خود غرق در مهر باری تعالی می‌شود، تا جایی که وجودش سراسر عطشناک رجعت به درگاه حضرت حق است:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد (دفتر اول، بیت ۲۵)

۲-۲. انسان مطلوب در نگاه کوئلیو

کوئلیو همواره در آثارش از کمال مطلوبی سخن می‌گوید که می‌توان در همین پریشان بازار قرن ۲۱ به آن دست یافت:

۲-۲-۱. بهره بردن آگاهانه از جنبه‌های نیک انسانی

کوئلیو از انسانی سخن می‌گوید که از جنبه‌های نیک بشری برای تعالی خود بهره گرفته و قادر به کنترل امیال خویش است. در اینجا کوئلیو از تصمیم‌گیری با شجاعت و بدون ندامت برای پانهادن به مرزهای فراتر از وجود انسان «تحقق یافته» سخن به میان می‌آورد:

«با شجاعت تصمیم‌هایش را گرفته، بدون ندامت، و گاهی با قدری جنون - نه آن جنونی که نابود می‌کند، بلکه آنی که انسان را و می‌دارد به فراتر از مرزهایش قدم بگذارد.» (کوئلیو، ۱۳۸۸ الف: ۳۹۸)

۲-۲-۲. درک حضور خداوند در درون خود

کوئلیو بارها انسانی را معرفی می کند که حضور خداوند را بی وقفه و بی واسطه در درون خود درمی یابد و نسبت به این حضور درک عمیق و راستینی پیدا می کند. و از همین روست که کوئلیو انسان خوشبخت را انسان مطلوب می داند: «گفت انسان خوشبخت، انسانی است که خداوند را در درون خود دارد.» (کوئلیو، ۱۳۸۸ ج: ۱۴۲)

۲-۲-۳. عشق

از آن جا که انسان در مقام مطلوب خود طالب و تشنه‌ی همه‌ی نیکی‌هاست و به هرچه خویست عشق می‌ورزد، نویسنده نزدیک شدن به این خوبی‌ها و زندگی کردن با این خوبی‌ها را به عنوان هدف خلقت نوع بشر بیان می‌کند. آن‌گاه که خداوند خود خالق خوبی و عین خوبی است، پس معشوق حقیقی انسان حضرت باریتعالی است و آنکه که انسان مطلوب به او عشق می‌ورزد، پروردگار است. نویسنده‌ی برزیلی داستان‌های تمثیلی عرفانی، در جایی دیگر نیز جوهر زندگی را توانایی دوست داشتن می‌داند:

«نوع بشر [...] برای عشق ورزیدن و زندگی با معشوق زاده شده است.» (کوئلیو، ۱۳۸۸ الف: ۱۳۵)
«جوهر زندگی همین است: توانایی دوست داشتن.» (همان: ۷۶)

۲-۲-۴. تأثیر پذیرفتن از پدیده‌های طبیعت

نموده‌هایی که از جهان ماوراء در این دنیا قرار داده شده و نشانه‌هایی که در پدیده‌ها نهاده شده است، همواره مورد توجه افرادی بوده که در جستجوی تکامل بوده‌اند. در اینجا کوئلیو از کیمیاگرانی نام می‌برد که در هنگام آزمایش بر روی پدیده‌های طبیعی به عمق وجود معنا در این پدیده‌ها پی برده و با تأثیر پذیری از مفاهیم نهفته در این پدیده‌ها خود را در مسیر تکامل و تعامل انسانی قرار می‌دهند:

«کیمیاگران سال‌ها در آزمایشگاه‌ها می‌ماندند و به آتش می‌نگریستند که فلزات را تخلیص می‌کرد. آن قدر به آتش می‌نگریستند که اندک اندک ذهن آن‌ها همه‌ی اباطیل جهان را از دست می‌داد. سپس، در یک روز زیبا، متوجه می‌شدند که به تخلیص خود آن‌ها منجر شده است.» (کوئلیو، ۱۳۸۸ ج: ۹۵)

۲-۲-۵. غرق شدن در حقیقت وجودی خداوند

غرق شدن جوان در روح جهان، در حقیقت همان غرق شدن در حقیقت وجودی خداوند است. جوان نماد انسان مطلوبی است که روح خود را از هرچه ناخالصیست پاک کرده، به مقام عالی انسانی رسیده است. همانطور که کوئلیو می‌گوید او بدین ترتیب می‌تواند معجزه کند و حتی قدرت احاطه بر پدیده‌ها و مخلوقات را در خویش بیابد:

«و جوان در روح جهان فرو رفت و دید که روح جهان، بخشی از روح خداوند است، و دید که خداوند، روح خود اوست. و دید که بدین ترتیب می‌تواند معجزه کند.» (همان: ۱۶۳)

۳. امکان و چگونگی تحوّل انسان تحقّق یافته به انسان مطلوب

انسان مطلوب مولوی رها شده از حصار تن و در گذر از ظواهر با بصیرت به زیبایی‌ها، عشق را پیشه‌ی خود کرده است و غرق در وجود حق تعالی است. انسان مطلوب کوئلیو در ضمن بهره‌بردن آگاهانه از وجوه و ظرفیت‌های انسانی که به او داده شده است، از پدیده‌های طبیعت تأثیرپذیری متفکرانه‌ای دارد. او حضور خداوند را در درون خود درک می‌کند و با

عشق‌ورزی به حقیقت وجودی پروردگارش غرق در نیکی و زیبایی و سرور است. مولوی و کوئلیو که مخاطب خود را انسان تحقق یافته تمام روزگاران می‌دانند، امکان و چگونگی رسیدن به مقام والای مطلوب را هم برای مخاطب خود بیان کرده‌اند:

۳-۱. مسیر تحوّل انسان تحقق یافته به انسان مطلوب در نگاه مولوی

آنچنان که دیدیم، مولوی انسان تحقق یافته را برای ما به تصویر کشیده است و جایگاه او در مقام مطلوب را نیز برای ما مشخص کرده است. او در این مسیر در پاسخ به چگونگی این تحوّل، اهمیت زیادی را برای اصالت‌های عرفانی قائل شده است. مولانا با شناخت دقیق از طبیعت آدمی و عوامل خسران او، و همچنین آگاهی از حاجت‌های انسان و بالتبع دغدغه‌ی رهایی انسان از رنج‌ها و آلام به خوبی توانسته مخاطبان قرون متمادی را جذب کرده و از عهده‌ی پاسخ به چگونگی برآوردن نیاز تحوّل در او برآید. (حسینعلی، ۱۳۸۷: ۱۰۵) او همانطور که در ارائه‌ی خصوصیات انسان تحقق یافته بر فراموشی معنا تأکید داشته است، در ترسیم مسیر این تحوّل، بر بازگشت به اصالت‌های عرفانی تأکید فراوانی می‌کند. پرسش اینجاست که در نظر مولانا جلال‌الدین این بازگشت به چه صورت باید صورت گیرد تا آدمی بتواند به آن جایگاه شایسته و سزاوار ناب انسانی دست یابد؟ برای پاسخ به این سؤال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۳-۱-۱. بازگشت و توجه به اصل انسانی

در این مبحث سخن مولانا جلال‌الدین از بازگشت به نخستین و واپسین مأوای آدمیان است؛ خدایی که انسان از او جزء شده است و اکنون مولانا کشش و تمایل حقیقی انسان را به همان سمت و سوی خدایی شدن می‌داند:

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش (دفتر اول، بیت ۴)

در حقیقت در اینجا مولوی از انسان تحقق یافته می‌خواهد که آگاه باشد که او در خویشتن، خواسته یا ناخواسته تمایل درونی به بازگشت به خدایی شدن - سرچشمه‌ی خوبی‌ها شدن - را دارد:

جزوها را رویها سوی کل است
بلبلان را عشق با روی گل است (دفتر اول، بیت ۷۶۳)

در اینجاست که انسان بایستی به این کشش درونی خود به خوبی‌ها توجه داشته باشد و این تمایل خود را که در نهایت به بازگشت به اصل ختم می‌شود، دنبال کند:

آنچه از دریا به دریا می‌رود
از همانجا کآمد، آن‌جا می‌رود (دفتر اول، بیت ۷۶۷)

چنانکه می‌دانیم مولانا بسیار از «دریا» و به دریا بازگشتن، سخن گفته است. از دریا آمدن و به دریا بازگشتن، تداعی‌کننده‌ی غرقه شدن در دریای بی‌منتهای وجود باریتعالی است، دریایی که اصل و مبدأ و غایت همه وجود به شمار می‌رود.

۳-۱-۲. تأمین بعد روحانی

انسان تحقق یافته عمری را در تأمین احتیاجات جسم خود بوده و اما همچنان ابترست. اکنون وقت آن است که چاره‌ای برای روح خود بیاندیشد:

گر غذای نفس جوید، ابترست
ور غذای روح خواهد، سرورست (دفتر دوم، ۲۶۸۹)

اگرچه کمال روحانی دشوار است اما «محبت الهی که همان اراده‌ی ازلی است، وقتی سالک را در کمند جاذبه فرو گیرد، او را به خط سلوک روحانی می‌اندازد و مخاطره‌ی راه را بر او سبک می‌سازد». (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۲۸۰)

۳-۱-۳. رها شدن

مولانا راه و نشانه‌ی سعادت بشری را ترک تعلقات مادی و علت‌العلل غفلت انسان از حقیقت را توجه به اسباب مادی می‌داند. (قبادی، ۱۳۸۷: ۱۱۵) اما نکته‌ای که در اینجا شاعر آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، غافل شدن از خداوند در کنار زندانی بودن در دنیا است. و طرفه‌تر آنکه تعریف دنیا از نظر او همانا از «خدا غافل بودن» است. پس می‌توان از این منظر آزاد بودن را «با خدا بودن» و «مشغول به پروردگار بودن» تعریف کرد:

بند بگسل باش آزاد ای پسر	چند باشی بند سیم و بند زر؟ (دفتر اول، بیت ۱۹)
این جهان زندان و ما زندانیان	حفره کن زندان و خود را وارهان
چیست دنیا؟ از خدا غافل بدن	نی قماش و ننده و میزان وزن (دفتر اول، بیت‌های ۹۸۷ و ۹۸۸)

۳-۱-۴. توجه به معنا

مولوی عاقل بودن را نتیجه بصیرت انسان برای درک معنای موجود در درون انسان و همچنین دنیای پیرامونش می‌داند. او خیلی ساده برای مخاطب خود بیان می‌کند که در جست‌وجوی معنی بودن، و آگاهی بر وجود معنا آغازی برای دستیابی به عقل حقیقی است:

چند بازی عشق با نقش سبو	بگذر از نقش سبو، رو آب جو
صورتش دیدی، ز معنی غافل	از صدف درّی گزین گر عاقلی (دفتر دوم، بیت‌های ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴)
رو به معنی کوش ای صورت پرست	ز آنکه معنی بر تن صورت پرست
همنشین اهل معنی باش تا	هم عطا یابی و هم باشی فتی (دفتر اول، بیت‌های ۷۱۵ و ۷۱۶)

۳-۲. مسیر تحوّل انسان تحقّق یافته به انسان مطلوب در نگاه کوئلیو

پائولو کوئلیو، در کنار معرفی مبسوط انسان تحقّق یافته، ویژگی‌ها و زیبایی‌های وجود انسان مطلوب را نیز برای ما یادآور می‌شود. کوئلیو همچون مولانا برای انسان تحقّق یافته‌ای که با آگاهی به عوامل و دلایل سکون در مقام تحقّق یافتگی، و همچنین با اطلاع از جایگاه والای مقام انسان مطلوب، در طلب دست یافتن به این مقام برآمده است، پاسخ‌هایی دارد که عمدتاً از مسیر بازگشت به اصالت‌های عرفانی می‌گذرند. از این میان به عنوان نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۳-۲-۱. در جست‌وجو بودن

کوئلیو «جستجو» را «لحظه‌ی ملاقات با خداوند» می‌داند. این جستجو است که مسیر را برای انسان مشخص می‌کند و انسان به وسیله‌ی آن می‌تواند گم شده‌ی خود را پیدا کند. اما این امر به مراتب نیازمند تلاش است و نشان دهنده‌ی ارزشی که انسان برای گم شده‌ی خود قائل است.

در حقیقت این پیدایش درونی است. آن طور که نویسنده پیش از این گفته بود، خداوند همراه همیشگی انسان است، پس قرار بر جدا شدن خدا از انسان نیست. اما زمانی که انسان نمی‌خواهد این حقیقت را باور کند، وجود خود را جدا و یا خالی از وجود خداوند می‌داند:

«هیچ قلبی تا زمانی که در جستجوی رؤیاهایش باشد، هرگز رنج نخواهد برد؛ چون هر لحظه جستجو، لحظه‌ی ملاقات با خداوند و ابدیت است.» (کوئلیو، ۱۳۸۸ ج : ۱۴۲)

«سراسر این زمین معنایی دارد، حتی پرواز قرقی‌ها» (همان : ۱۱۳)

۲-۳. توجه به مسیری که خداوند برای انسان ترسیم کرده

«خداوند راهی را که هر انسان باید بپیماید، در جهان نوشته [...]» (همان : ۴۶)

۳-۲-۳. عشق

کوئلیو تأکید کرده است، که منظور او عشق متمرکز بر یک نفر خاص نیست. بلکه عشقی است که تمام هستی را شامل می‌شود. عشق راستینی که تنها با وجود خداوند در هستی معنا پیدا می‌کند. کوئلیو به صراحت عشق را جزء راستینی از انسان مطلوب بودن برمی‌شمارد.

«ما همه بخشی از بارقه‌ی الهی هستیم. همه‌ی ما در جهان خلقت مقصودی به نام عشق داریم. اما عشق نباید فقط بر یک نفر متمرکز شود. عشق در سراسر جهان پراکنده است، [در] انتظار برای کشف شدن. بیدار شو، برای این عشق بیدار شو. آنچه گذشت باز نخواهد گشت. باید آنچه را که می‌آید بازشناخت.» (کوئلیو، ۱۳۸۸ الف : ۲۴۶)

نتیجه‌گیری

از دیر زمان تا کنون اندیشمندان همواره دغدغه‌ی تکامل بشر را در ابعاد مختلف داشته‌اند. عده‌ای تکامل دانش بشر را مورد نظر داشته و عده‌ای پا را فراتر گذاشته و کامل خود بشر را در نظام هستی مورد توجه قرار داده‌اند. در میان این اندیشمندان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، ادیب و عارف ایرانی و پائولو کوئلیو نویسنده و متفکر برزیلی که با مطالعه انسان زمانه‌ی خود و بررسی ابعاد جسمانی و روحانی‌اش، سعی در پی بردن به جایگاه انسان در خلقت داشته‌اند، دو مقام برای انسان تعریف کرده‌اند. ابتدا انسان را در مقام «تحقق یافته» مورد توجه قرار داده‌اند. انسانی که صرفاً مشغول به زندگی روزمره‌ی خود می‌باشد و می‌توان در نگاهی سطحی او را مخلوق تکامل یافته‌تری نسبت به مخلوقات دیگر بر روی زمین در نظر گرفت. و ثانیاً «انسان مطلوب»؛ انسانی که مولوی، او را غرقه در وجود حق تعالی می‌داند، او انسانی است که دیگر ظواهر برایش رنگ باخته‌اند و به عمق معنای پدیده‌ها و نشانه‌های خلقت پی برده است. او بصیر و آگاه به زیبایی‌هایی است که خاص او آفریده شده و در اسارت تمایلات جسمانی خویش نیست و عاشقی است که از عشق معشوق خود که همان خداوند است، سرشار شده است. کوئلیو نیز این انسان مطلوب را انسان خوشبختی می‌داند که نسبت به تمام جنبه‌های جسمانی و روحانی خود آگاه است. او با همه وجود، حضور خداوند را در درون خود درک می‌کند و با تأثیر پذیرفتن از پدیده‌های طبیعت به نشانه‌هایی که خداوند برای وی قرار داده پی می‌برد. انسان در مقام مطلوب در نگاه کوئلیو، انسانی است که در حقیقت وجود خداوند مستغرق شده، و به مانند انسان مطلوب در **مثنوی** مولوی، روح و جسمش غرق در عشق خداوندی است.

همان‌طور که دیدیم مولوی و کوئلیو از تمایل درونی انسان برای رسیدن به جایگاه مطلوب غافل نبوده‌اند. این دو ادیب چرایی دست نیافتن برخی از انسان‌ها به این کمال مطلوب را، هر یک در قالب زبان و ساختارهای خاص آثار خویش ارائه کرده‌اند. مولانا جلال‌الدین عواملی همچون جهل، گریزان بودن از عالمان و علم حق، داشتن رهنمایان دروغین، اسارت در

دام بدخواهان، محدود شدن به دنیا و ظاهربینی را موانع انسان تحقق یافته (آنچه که هست) برای دستیابی به جایگاه والای انسان مطلوب (آنچه که می‌تواند باشد) می‌داند. کوئلیو در مطالعه‌ی انسان زمانه‌ی خود و پیرامونش، فراموشی ابعاد حقیقی زندگی، انتخاب هدف اشتباه، پوچ‌گرایی، پریشانی و سردرگمی، صورت پرستی، مسحور بودن در تبلیغات و گرفتار شدن به فخر فروشی را سدهای راه انسان در نیل به جایگاه انسان مطلوب می‌داند. او همچنین مخدّرها، شهرت طلبی و قدرت طلبی، واهمه‌ها و ترس‌های درونی و تضادهای انسان معاصر با حقایق وجودی‌اش را موانع دستیابی وی به آنچه که می‌تواند باشد، برمی‌شمارد.

دو نویسنده با ارائه‌ی دیدگاه خود نسبت به انسان مطلوب و همچنین بررسی موانع و عوامل سکون انسان تحقق یافته در جایگاه فعلی‌اش، باور دارند که امکان تحوّل انسان در مقام تحقق یافته به مقام مطلوب از طریق بازگشت به اصالت‌های عرفانی امکان‌پذیر است. کوئلیو هم در توجه به این اصالت‌ها، قدرت انتخاب نزد انسان، جستجوگر بودن انسان و توجه وی را به مسیری که خداوند در زندگانی برایش ترسیم کرده مورد توصیه قرار می‌دهد.

منابع

- اسحاقیان، جواد، آتش درون کاستاندا، نقد تطبیقی آثار کوئلیو و کاستاندا، ماهنامه‌ی اینترنتی فرهنگی هنری ادبی ماندگار، آبان ۱۳۸۵، www.mandegar.info
- بارانی، محمد، گل افشانی، رشید، مثنوی دریای فضایل تربیتی و تعلیمی، نشریه‌ی علمی - پژوهشی پژوهشنامه‌ی ادبیات تعلیمی، سال چهارم، شماره‌ی سیزدهم، بهار ۱۳۹۱
- حسن‌زاده، شهریار، تجلی و تلاقی هفت شهر عشق در آثار پائولو کوئلیو و مولانا، فصلنامه‌ی علمی پژوهشی، ۱۳۸۷، سال سوم، شماره‌ی نهم
- حسن‌زاده، صالح، فهم و برداشت مولانا از خدا جهان انسان، فصلنامه‌ی فلسفه و کلام اسلامی در آیین‌های معرفت، سال هفتم، شماره‌ی هجدهم، بهار ۱۳۸۸، تهران: دانشگاه شهید بهشتی
- خواجه‌گیر، علیرضا، تعالی معنوی انسان در آموزه‌های مولانا، فصلنامه‌ی فلسفه و کلام اسلامی در آیین‌های معرفت، سال ششم، شماره‌ی هفدهم، زمستان ۱۳۸۷، تهران: دانشگاه شهید بهشتی
- رسولی بیرامی، ناصر، ۱۳۸۷، بررسی تطبیقی اندیشه‌های افلاطون و مولوی. تهران: انتشارات بهجت
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۴، پله پله تا ملاقات خدا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- قبادی، حسینعلی، گرجی، مصطفی، پیام‌های جهانی مولانا برای انسان امروز، مطالعات عرفانی، شماره‌ی هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۸۷
- قرآن کریم
- کوئلیو، پائولو، الف، برنده تنهاست، آرش حجازی. تهران: انتشارات کاروان
- کوئلیو، پائولو، ب، دومین مکتوب، آرش حجازی. تهران: انتشارات کاروان
- کوئلیو، پائولو، ج، کیمیاگر، آرش حجازی. تهران: انتشارات کاروان
- محمد بلخی رومی، جلال‌الدین، ۱۳۸۶، مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی. تهران: انتشارات روزنه